

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و برزنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

فهم آزاد
۱۰ اگست ۲۰۱۹

"امارت اسلامی سرمایه" پایان پروژه دموکراتیزاسیون امپریالیستی در افغانستان

چنانچه بارها بیان داشته ایم پروژه مصالحه با طالبان و مشارکت آنها در قدرت سیاسی پدیده جدید و غیر مترقبه نبوده و نیست، بلکه بلا فاصله پس از فروپاشی "امارت اسلامی" و مهندسی ساختار سیاسی جدید در محور حامد کرزی و احزاب و نهادهای اسلامی و قومی توسط سرمایه داری جهانی به رهبری امریکا موضوع مشارکت بقایای متواری و خلع ید شده طالبان مورد توجه برخی نهادهای سرمایه جهانی و متحدان امریکا در آن زمان قرار داشت. اما آنچه که این پروسه را در آن دوران به تأخیر مواجه ساخت نگاه قدرت حاکمه امپریالیسم امریکا به عنوان یگانه قدرت بلامنازع در مورد شکل دادن به نظم نوین کاپیتالیستی در جهان و منطقه بود. قدرت حاکمه امریکا به رهبری نیوکانهها با اتکاء به بازوی قدرتمند و زرادخانه عظیم نظامی اش می خواست نظم دلخواه خودش را در جهان واز آن میان خاورمیانه شکل بدهد که در عمل به دلیل رکود اقتصادی به خصوص بحران مالی ۲۰۰۸ این تلاش عقیم ماند. اما در ادامه فترت اقتصادی امریکا و ظهور قدرت های اقتصادی و نظامی و فعل و انفعالات منطقه ئی است که نیروهای پراکنده و متواری طالبان و همچنان بقایای القاعده و سایر نیروهای اسلام سیاسی به رهبری مستقیم پاکستان و کشور های حوزه خلیج فارس با بهره گیری از سرخوردگی و نارضایتی روز افزون مردم دوباره سازمان داده شدند و آتش جنگ در زمین افغانستان را شعله ور نمودند، در یک چنین وضعیتی بود که مسأله به رسمیت شناسی و سهم ساختن طالبان در قدرت دولتی مطرح شد و تلاش های کنونی امریکا و قدرتهای سرمایه داری و منطقه ئی در جهت تحقق آن در منصه عمل است.

در ضمن در کنار همسویی و هم جبهتی تاریخی امپریالیسم امریکا و جنبشهای اسلام سیاسی نیروهای نظامی امریکا و متحدانش در ناتو نمی توانستند و نمی توانند مشروعیت حضورشان در افغانستان را بدون موجودیت نیروئی چون طالبان در اذهان عمومی، چه در امریکا و چه در سطح جهان، توجیه نمایند؛ بناءً هر دو (هم امریکا و هم طالبان) مشروعیت کشتار، اشغالگری و جنگ و جنایات شان را از وجود هم دیگر می گیرند. این امر همین اکنون نیز در مورد رابطه طالبان و امریکا صادق است. شکل دادن به "شورای عالی صلح" و بر پا داشتن دفاتر نمایندگی امارت اسلامی طالبان در کشورهای مختلف منطقه از ترکیه تا قطر تلاشی بود در جهت تسهیل پیوست طالبان و در کل همکاسه ساختن نیروهای اسلام سیاسی در افغانستان. ولی آنچه که تلاشهای امروزه برای کشانیدن طالبان به پای میز مذاکره و در

نهایت ختم منازعه و جنگ را از گذشته متفاوت و متمایز می سازد وارد شدن قدرتهای مختلف منطقه ئی و جهانی در شکل دادن به این سناریو و در رقابت با هم دیگر می باشد.

دولت پاکستان که یکی از حامیان اصلی طالبان به شمار می رود، پیوست تلاش های قدرت های دیگر منطقه ئی و جهانی برای شکل دادن به آینده سیاسی افغانستان این بار "مستقل" از بازیگران دیگر منطقه ئی وارد کارزار شده و کنفرانس لاهور را که تحت عنوان مفاهمه و تبادل نظر "بین الافغانی" فراخوان داده شده بود با حضور چهره های شناخته شده مزدور ارتجاع اسلامی از جمله گلبدین حکمتیار برگزار نمود. اما نمایندگان رسمی طرفین اصلی، طالبان و حکومت وحدت ملی به رهبری غنی، در این جلسه غایب بودند. آنچه که عیان بود و است دولتمردان پاکستان با این نمایش خواستند که پیشاپیش موقف و جایگاه اشرف غنی را در مذاکراتی که به تاریخ ۲۷ جون برگزار گردید تضعیف نمایند. اشرف غنی به عنوان نماینده جناحی از قدرت حاکمه که در یک موقعیت انفعالی و طرد شده قرار گرفته است، هرچند نقش پاکستان در مورد طالبان و حمایت از آن را به شکل واضح بیان نمود، اما مانند گذشته از یک موضع ضعیف و بی ثبات تلاش نمود تا به همتای پاکستانی اش از در آشتی و مفاهمه پیش آید و آنها را به سهیم شدن در پروسه شکل دادن به امارت اسلامی سرمایه و تأمین منافع ستراتیژیک و بلند مدت پاکستان از آن طریق ترغیب نماید. غافل از آن که پاکستان در این مورد مشخص نیاز به تأیید و رهنمود دولتی که عمر اقتدارش به پایان رسیده و خود فاقد صلاحیت و اراده است ندارد. مقدم بر همه این ها پاکستان و سایر قدرت های محلی و منطقه ئی در متن وضعیت پیش آمده در سطح جهان، از جایگاه و موقعیتی برخوردار شده اند که بتوانند در همراهی و حتی فارغ از تأیید قدرت های سرمایه داری به ویژه امپریالیسم امریکا منافع ستراتیژیک خودشان را دنبال نمایند. بر همین اساس و با توجه به وضعیت جدید پیش آمده در عرصه سیاست بین المللی است که طالبان، و به یک معنی دولت پاکستان، حکومت پوشالی به رهبری اشرف غنی را طرف مذاکره و معامله خودش نمی پندارد و همچنان مشروعیتش را به عنوان یک دولت به رسمیت نمی شناسد؛ به همین دلیل چه در کنفرانس لاهور و چه در سفر رسمی اشرف غنی هیچ یک از جناح های مختلف طالبان در این همایش ها شرکت نداشتند و به درخواست های مکرر و تضرع های پی هم قدرت حاکمه به رهبری غنی برای مصالحه بدون قید و شرط و پیوستن شان به حاکمیت واقعی نگذاشته و نمی گذارند؛ در عمل نیز دولت وحدت ملی که جناح های متشکله آن هر کدام در پی تأمین منافع سیاسی خود هستند و نتوانسته و نمی توانند یک دست و متحد وارد شده و به عنوان یک قطب و خط سیاسی از آنچه که "دستاورد" می خوانند به دفاع برخیزند و اقشار و نیروهای اجتماعی را که مخالف طالبانیزه شدن حیات سیاسی و اجتماعی جامعه افغانستان هستند در این پروسه نمایندگی نمایند.

شاید ارجاع و توجه دادن به این مسأله برای خواننده مطلع از چند و چون واقعتی های جاری افغانستان ناآزم به نظر برسد که اکثریت قریب به اتفاق نهادها و مجامع سیاسی و فیکورهای فعال سیاسی که در این همایشها از جمله آخرین مورد آن که "جلسه بین الافغانی" دوحه به میزبانی مشترک المان و قطر باشد، از اربابزاده های میراث خور، از لیبرال تا ملی-مذهبی، از نمایندگان غیررسمی دولت پوشالی تا لیبرال های خردباخته و ناسیونال-رفرمیست به لحاظ باور ایدئولوژیک و مهمتر از آن منافع سیاسی همسنگ و همسنخ طالبان و داعش هستند و از این جهت هم است که با طالبان و جریانهای اسلامی و پیامد سیاسی - اجتماعی که پروژه یک دست سازی نیروهای ارتجاعی و در نهایت شکل دادن به امارت اسلامی سرمایه برای جامعه برای یک دوران طولانی خواهد داشت مشکل خاصی ندارند. قطعنامه پایانی هشت ماده ئی جلسه دوحه و خواست مندرج ایجاد دولت اسلامی به عنوان یکی از اساسی ترین خواست های طالبان و جریانهای دیگر اسلام سیاسی و تمکین اشتراک کنندگان این جلسه و ذوق زدگی زلمی خلیل زاد این موضع مشترک و

منافع سیاسی اقتصادی مستتر در پشت آن و همچنین به ثمر رسیدن پروژه صلح قدرت های امپریالیستی در رأس امریکا را به روشنی بیان می دارد.

نیروها و جریان های اسلامی-قومی و فیگورهای نیمچه لیبرالی که در این پروسه ها فعال مایشاء اند از گذشته های دور تا امروز حاصل پروژه های سیاسی قدرت های سرمایه داری از جمله امریکا و در خدمت تحقق آن پروژه ها بوده اند. پیوستن طالبان و مهندسی امارت اسلامی سرمایه به یک معنی آغاز پایان پروژه "دموکراتیزاسیون امپریالیستی" در افغانستان است؛ که امریکا آن را در عرصه سیاست بین المللی برای شکل دادن به نظم منطبق بر منافع ستراتیژیکش به عنوان یک دوکتورین سیاسی به کار می برد. قدرت های دیگر جهانی و منطقه ئی از جمله چین و روسیه و ... از آنجا که در صدد تأمین منافع و تحمیل هژمونی شان هستند ترجیحاً مایل اند که حریف (امریکا) را در چنان مخصمه و منگنه ای قرار دهند که اگر این منطقه حساس و ستراتیژیک را کاملاً ترک نمی کند، لاقلاً سهم و منفعت آن ها را در شکل دادن به آینده سیاسی و نظم منطقه ئی پذیرفته و لحاظ نماید. همان گونه که در گذشته نیز بیان داشته ایم با اهمیت جیو - ستراتیژیکی که افغانستان از آن برخوردار است امریکا و متحدانش به همین سادگی از آن دست بردار نخواهند شد و تلاش خواهند نمود که حضورشان را در اشکال متنوع دیگری دنبال نمایند. بنابراین تلاشها برای شکل دادن و مهندسی امارت اسلامی سرمایه که دیگر نیاز به رویکرد و ظواهر "دموکراتیک" را لازمی نمی سازد از این حقیقت و عینیت جدید در وضعیت جهانی نظام سرمایه داری آب می خورد.

خلیلزاد به عنوان مأمور تام الاختیار دولت امریکا مأموریتش برای شکل دادن به آینده سیاسی افغانستان را در همراهی قدرت های دیگر به سرانجام می رساند. نیروی جنایتکار، متواری و قرون وسطائی طالبان که قرار بود "تار و مار" شود از جانب ارتجاع بورژوا-امپریالیست در هیأت یک نیروی مقتدر که اراده تصاحب قدرت را تام و تمام در سر دارد به رسمیت شناخته شده است؛ بورژوازی جهانی و رسانه های مواجب بگیر از این هیولای جانی محصول پروژه های دولت امریکا و متحدانش قبح زدانی نموده و چنین در اذهان مردم عاصی از جنگ، فقر و جنایت القا می کنند که راه دیگری جز این نیست و باید واقعیت طالبان و اراده آن و جریان های مشابه اسلام سیاسی را که در حقیقت چیزی نیست جز اراده بورژوازی جهانی برای شکل دادن به آینده سیاسی افغانستان تحت عنوان صلح پذیرفت و به آن گردن گذاشت. جلسه دوحه، چگونگی برگزاری آن و نقش خلیل زاد به عنوان سناریو نویس و کارگردان اصلی "مذاکرات بین - الافغانی" تلویحاً به معنای معرفی سران و مجریان امارت اسلامی سرمایه "که به همین زودی در ضیافت و مراسم رسمی به قدرت سیاسی جلوس خواهند نمود برای مأموران و نهاد های سیاسی اجتماعی افغانی بود که به رسم بعیت در این همایش آورده شده بودند و در ازای این پابوسی تحافی از امیرالمؤمنن دریافت داشتند.

اما آنچه که در این میان مایه تأسف و درد آور است سکوت و انفعال نیروهای سیاسی و اجتماعی است که ادعای نمایندگی از خواست و مطالبات بحق مردم برای یک زندگی انسانی را دارند؛ مخصوصاً بازماندگان چپ که قاعدتاً هدف فعالیت سیاسی شان را باید نشان دادن راه برای تغییر وضعیت موجود و تجزیه و تحلیل از روندهای عینی که در نتیجه آن تحولات و رویداد های سیاسی رقم می خورد باشد. نیروهای چپ در تحولات جاری چنان از صحنه غایب و منفعل تشریف دارند که تو گوئی با جهان عینی وداع گفته باشند. این بر نیروهای سوسیالیست و انقلابی و فعالان کارگری و جنبش آزادیخواه از جمله جنبش زنان است که با تجزیه و تحلیل عینی از پروسه های جاری، نقش نیروهای سیاسی، وضعیت منطقه، و تحولات بین المللی و بر متن آن رقابت، تعارض و تقابل قدرت های سرمایه داری برای شکل دادن به آینده سیاسی افغانستان را به تحلیل گیرند و از طریق آن قطبی را شکل دهند که در نتیجه آن این سناریو نتواند یک سره بر مبنای اهداف و منافع ارتجاع بورژوا -امپریالیستی و ایادی محلی و منطقه ئی آن شکل گیرد. البته این

جا مُراد به هیچ صورت موضعگیری صرف و بر پا نمودن هیاهو و پرداختن اخلاقی نسبت به مسایل و روی دادها نیست. موضع گیری در قبال مهم ترین رویدادهای سیاسی که نتایج پایدار و ماندگاری برای جامعه در پی دارد از جمله پروژه صلح و شکل دادن به "امارت اسلامی" سرمایه، چنانچه متکی به تجزیه و تحلیل از روندهای عینی نباشد، در نهایت جهت ادای دین اخلاقی در سطح ارجاع به ارزشهای متفاوت دو طرف این مجادله باقی خواهد ماند.

با تأسف بیشترین موضعگیری هائی که تا اکنون از جانب نیروها و فعالان چپ در قبال روی دادها و پروژه شکل دادن به "امارت اسلامی سرمایه" انجام یافته است از یک چنین منظر و نگاهی صورت گرفته است. منظر و نگاهی که نه تنها کافی و رهگشا نیست بلکه گمراه کننده و عمیقاً مضر هم است. مضر است چون افراد و آحاد جامعه از جمله اقشار و طبقات مزدبگیر و زحمتکش را در یک موضع انفعالی قرار می دهد و به آنها این ذهنیت را القا می کند که انتخاب "ارزشها" امر ثانوی است، قبل از هر چیز دیگری باید به صلح دست یافت و صلح نیاز فوری خوانده می شود. صدالبته که صلح و خواست تأمین آن امر خواستنی و معقول است ولی کدام صلح و با چه محتوائی؟ بورژوازی جهانی و ایادی محلی آن امروزه تحت لوای صلح ارتجاعی دارند یک آینده سیاه و استبدادی را برای نسل های متوالی پی ریزی می کنند تا از آن طریق منافع ستراتیژیک دراز مدت شان را ضمانت نمایند.

جدال بر سر شکل دادن به آینده سیاسی جامعه یک جدال گفتمانی و ارزشی صرف نیست. این جدال در عرصه اجتماع و در زمین واقعیت پیش برده می شود؛ بناءً بر نیروهای آزادی خواه، فعالان سوسیالیست کارگری، جنبش زنان و جوانان است که برای رفع و دفع این وضعیت و شکل دادن به آینده جامعه به نفع اکثریت مردم زحمتکش از زن و مرد و عقیم ساختن پروژه های ارتجاع بورژوا-امپریالیستی به صف مستقل خودشان شکل دهند. این یگانه و معقولترین راه ممکن برای خلاصی و رهائی از این بربریت است که بورژوازی جهانی و نیروهای ارتجاعی بیشتر از چهار دهه به مردم تحمیل نموده اند.